

مقاله پژوهشی

DOI: 10.22034/JRAL.2023.419882.1034

تعریفی نوین در تبیین حقیقت معرفه و نکره با نقدی بر تعریف مشهور از آن

محمد دانش نهاد^۱

محمد حسن وکیلی^۲

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۰۸)

چکیده:

معرفه و نکره یکی از مباحث بسیار مهم و پرکاربرد در علوم همچون بلاغت و نحو می‌باشد که در هر یک سعی بر آن بوده است که تعریف جامع و مانعی از این دو صورت می‌پذیرد. نظریه مشهور در تعریف معرفه و نکره بر محور دلالت بر شیء معین و عدم چنین دلالتی می‌چرخد که اشکالات فراوانی را به دنبال آورده است. در این تحقیق که به روش کتابخانه‌ای، جمع‌آوری اطلاعات، تحلیل آن و مقارنه آرا صورت پذیرفته است درصدد است ناکارآمدی تعریف مشهور را اثبات نماید و تعریفی نوین از معرفه و نکره را مطرح نماید بدون آن که اشکالات پیشین بر آن وارد گردد. در این تحقیق ابتدا اشکالات تعریف مشهور از معرفه و نکره مفهومی تبیین می‌گردد و پس از آن پاسخ پیشنهادی ارائه می‌گردد. در گام بعدی اشکالات تعریف معرفه و نکره لفظی بیان می‌گردد و به دنبال آن راهحلی برای برون رفت از اشکالات از طریق تعریفی جدید ارائه می‌گردد. در نهایت وجوه عدول از معرفه جنسی و عهدی به نکره تبیین می‌گردد تا ابعاد دلالتی معرفه و نکره بیش از پیش تبیین گردد. از جمله نتایج تحقیق آن که: ۱- مفهوم معرفه که امر کلی است از طریق لحاظ اشاره آن به خارج تنها می‌تواند متعین و متشخص گردد بدون آنکه اشکالات سه‌گانه پیشین بر آن وارد گردد. ۲- وجه عدول از جنس به نکره، بی‌حصه بودن جنس و حصه و کمیت غیرمعین داشتن نکره است. ۳- وجوه عدول از معرفه عهدی به نکره امور گوناگونی همچون شرایط خاص متکلم، مخاطب، کلام و موانع خارجی را در برمی‌گیرد.

کلیدواژه: معرفه، نکره، بلاغت، اسم جنس، نحو.

^۱ . استادیار گروه الهیات، دانشکده علوم انسانی، مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام حوزه مشهد، مشهد- ایران:

m_borosdar@yahoo.com (نویسنده مسئول)

^۲ . دانشیار گروه کلام و حکمت، مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام حوزه مشهد، مشهد- ایران:

mohammadhasanvakili@yahoo.com



مقدمه

بحث معرفه و نکره یکی از مباحث مهم بلاغی است به گونه‌ای که تحلیل درست هر یک نقش بسزایی در فهم معانی کلمات در کلام دارد. به طور کلی تعاریفی که در مورد معرفه و نکره صورت می‌پذیرد گاهی مربوط به الفاظ معرفه و نکره می‌گردد و گاهی مربوط به مفاهیم معرفه و نکره است. معرفه و نکره مفهومی بدین معنا است که معرفه بر فرد معین دلالت دارد و نکره بر فرد غیرمعینی دلالت دارد. در مقابل معرفه و نکره لفظی مطرح می‌گردد که معرفه لفظی دارای علائم معرفه است و نکره لفظی از این علائم عاری است چه این نوع از معرفه و نکره در مفهوم هم معرفه یا نکره باشند یا نه. از آنجا که تعریف و احکام معرفه و نکره مفهومی متمایز از معرفه و نکره لفظی است، اشکالاتی خاص بر هر یک وارد می‌گردد که بایستی درصدد پاسخ به آن برآمد چرا که عدم تفکیک میان آن دو موجب گردیده برخی از نحوین تعریف نمودن معرفه و نکره را امری غیر ممکن بدانند (ناظر الجیش، بی‌تا: ۴۲۹/۱). در این تحقیق ابتدا اشکالات سه‌گانه بر تعریف مشهور از معرفه و نکره تبیین می‌گردد و پس از آن پاسخ پیشنهادی ارائه می‌گردد. در گام دوم اشکالات تعریف معرفه و نکره لفظی مطرح می‌گردد تا در پی آن راهحلی برای رفع اشکالات تبیین گردد و در گام نهایی وجوه عدول از معرفه جنسی و معرفه عهدی به نکره بیان می‌گردد تا بیش از پیش وجوه دلالتی نکره در سیاق کلام تبیین گردد.

۱- اشکالات و پاسخها در باب معرفه و نکره مفهومی

۱-۱- اشکالات تعریف در معرفه و نکره مفهومی

۱-۱-۱- اشکال عدم جامعیت یا عدم مانعیت تعریف معرفه و نکره:

تعاریفی که از معرفه و نکره به صورت متداول صورت می‌پذیرد دارای اشکالاتی است که بایستی در صدد پاسخی برای آن برآمد. چنانکه تعریفی که به صورت متداول از نکره مطرح می‌گردد اینچنین است: «آنچه بر شیء غیرمعین دلالت می‌کند»^۳ و در مقابل معرفه آن چیزی است که بر شیء معین دلالت می‌کند (ابن عصفور، بی‌تا: ۲۳۶/۲؛ خراسانی، بی‌تا: ۳۵). یکی از اشکالات چنین تعریفی عدم جامعیت آن است چرا که شامل معارف جنسی نمی‌گردد و تنها معارف عهدی را در برمی‌گیرد. معارف جنسی دلالت بر اصل و جنس طبیعت می‌نمودند که به حسب طبع اولی جنس طبیعت شیء معین نیست (سیرافی، بی‌تا: ۴۲۹/۲). لذا یکی از مشکلات اساسی آن است که چگونه معارف جنسی را داخل در تعریف مشهور از معرفه نمود. از جمله راهحلهایی که بیان شده این است که جنس دارای تعریف ذهنی است. در اشکال به چنین پاسخی گفته می‌شد که در نکرات هم چنین تعریف ذهنی موجود است در حالی که همسانی نکرات با معارف جنسی مورد قبول هیچیک از اهل بلاغت قرار نمی‌گیرد. تعریف دیگری که

۲- «ما دل علی شیء غیرمعین».

برای معرفه بیان شده تا اشکال عدم جامعیت برطرف گردد بدین صورت است: «ما دل علی شیء معین من حیث انه معین» (ر.ک. مراغی، بی‌تا: ۱۱۲). اگر مقصود از چنین تعیینی، مطلق تعیین باشد چنین امری در نکرات نیز موجود است چرا که نکرات نیز مجهول مطلق نمی‌باشند لذا رهایی از اشکال عدم جامعیت از این طریق به اشکال عدم مانعیت مبتلا می‌گردد لذا هیچکدام از این تعاریف خالی از اشکال نیستند.

۱-۱-۱- اشکال در تفاوت نکره و معرفه جنسی

۱-۱-۲- اشکال در تفاوت نکره و معرفه جنسی در جملات خبری

یکی دیگر از اشکالات بر این تعریف آن است که از طریق آن نمی‌توان تفاوتی میان نکره و معرفه جنسی لحاظ نمود. به همین خاطر برخی نکرات را با معارف جنسی هم معنا می‌دانستند چنانکه تفتازانی در برخی از عبارات بدان متمایل شده بود (تفتازانی، بی‌تا: ۷۹). به عنوان نمونه نبی در «مررت علی نبی» با النبی در «مررت علی النبی» به یک معنا است چون ال عهد ذهنی در اصطلاح مطول همانند نبی نکره دلالت بر یک فرد ناشناخته می‌نمود. این نظریه به شیخ رضی منسوب است که ال را دارای معنا نمی‌دانسته و تنها اثر لفظی برای آن قائل بوده است (رضی الدین، ۱۳۸۴: ۲۴۷/۳) وگرنه در معنا با نکره کاملاً یکسان است در حالی که ارتکازات عرفی میان موارد دارای ال جنس با نکره تفاوت می‌گذارند لذا بایستی به دنبال تفاوت میان نکره و جنس بود به گونه‌ای که با تعریف صحیح هریک بتوان آنها را از یکدیگر تمیز داد.

۱-۱-۲-۱- اشکال در تفاوت نکره و معرفه جنسی در جملات انشائی

زمانی که میان نکره و معرفه جنسی تفاوت آشکاری بیان نگردد در جملات انشائیه هم همانند جملات خبریه اشکال تکرار می‌گردد بدین صورت که در جملات انشائیه زمانی که ضمیری بعد از انشاء می‌آید چگونه می‌توان مرجع ضمیر را نکره قرار داد و در عین حال ضمیر را معرفه دانست در حالی که ضمیر نمی‌تواند از مرجع ضمیر اعلی و اشرف باشد مثلاً زمانی که گفته می‌شود «خذ رقبه و اکسه و اعطه مالا ثم اعتقه» ضمیر اعط و اعتق معرفه است یا نکره؟ طبق قاعده ضمیر از مرجع ضمیر نمی‌تواند اشرف باشد بلکه از خصوصیات آن تبعیت می‌کند لذا اگر مرجع ضمیر نکره باشد ضمیر هم بایستی نکره باشد در حالی که ارتکازاً و وجداناً ضمیر نکره نیست و امکان ندارد به جای ضمیر اسم نکره‌ای گذاشت. پس ضمیر مذکور نکره محض نیست.

۱-۱-۳- اشکال عدم قابلیت صدق شیء معین بر کثیرین

اشکال دیگر این است که در تعریف معرفه به «ما دل علی شیء معین» شیء معین قابل صدق بر کثیرین نیست و مصادیق متعدد ندارد. یکی از اشکالات معرفت شناسی

این است که مسلماً در عالم ذهن چیزی که حکایت از شیء معین بنماید وجود ندارد بلکه طبق یافته‌های اندیشمندان حکیم و منطقی تمام مفاهیم ذهنی قابل صدق بر کثیرین هستند (صدر المتألهین، ۱۳۰۲ق: ۱۱۹؛ رازی، ۱۳۸۴: ۱۲۶). لذا چگونه می‌توان از طریق کلمه معرفه‌ای که در ذهن تصور می‌گردد شیء معین خارجی را اراده نمود؟ دایره صدق هر مفهومی را می‌توان با قیودی ضیق نمود اما هیچگاه نمی‌توان از طریق قیود به مرحله صدق بر یک مصداق رسید. چنانکه با اضافه نمودن قیود ممکن است در حال حاضر نسبت به آن تنها یک مصداق بیشتر نباشد اما به صورت فرضی می‌توان مصادیقی را تصور نمود.

بر این اساس اشکالی که پیش می‌آید این است که اگر تمام مفاهیم کلی و قابل صدق بر کثیرین هستند پس چگونه می‌توان میان معرفه عهدی و نکره تفاوت گذاشت؟ به حسب طبع اولی انسان تصور می‌نماید که نکره با معرفه عهدی تفاوت آشکاری دارند اما به دقت معلوم می‌گردد که هویت معرفه عهدی این است که تعیین دارد در حالی که تعیین هیچگاه در ذهن وجود ندارد حال که تعیین در ذهن وجود ندارد تفاوت بین معارف عهدی و نکرات در چیست؟ زمانی که شخص خاصی مورد مشاهده قرار می‌گیرد حجم اطلاعات بسیاری از وی در ذهن قرار می‌گیرد که قابل صدق بر دیگری هم خواهد بود چنان که بسیار اتفاق می‌افتد که تصویری که از یک شخص پدید آمده است بخاطر شباهت‌های زیادی که با دیگری دارد اشتباه می‌گردد. در زبان فلسفی این‌گونه تعبیر می‌شود که تشخص و تعیین یک شیء به وجود آن شیء است و هستی اشیاء هیچگاه به افراد دیگر منتقل نمی‌شود بلکه صفات و خصوصیات آنها منتقل می‌گردد که همیشه قابل اشتراکند لذا در ذهن امر معینی که جزئی و غیرقابل صدق بر کثیرین باشد وجود ندارد.

۱-۱- تعریف پیشنهادی برای پاسخ به اشکالات در معرفه و نکره مفهومی

۱-۲- نکات مقدماتی در تعریف معرفه و نکره

۱- یکی از نکات اساسی آن است که انسانها به طور طبیعی اینگونه می‌اندیشند که موجودات دو دسته‌اند: دسته‌ای از آنها جزئی و دارای تعیینند (غیرقابل صدق بر کثیرین) و دسته دیگر موجودات کلی‌اند (قابل صدق بر کثیرین). وجود داشتن همانطور که به این میز نسبت داده می‌شود به کلی میز نیز قابل انتساب است. لذا علمای منطق حقایق عالم را دو دسته می‌نمودند: حقایق جزئی و متشخص؛ حقایق کلی و غیرمتشخص.

حقایق کلی در خارج واقعاً هستند اما تحققشان در خارج جدای از مصادیقشان نیست. چنانکه بر اساس مبنای اصالت ماهیت به عنوان نمونه تحقق پرتقال خاص به این است که ابتدا کلی پرتقال باشد تا به آن عوارض مشخصه اضافه شود و این پرتقال تحقق یابد چرا که کلی همیشه جزئی از جزء است. چه بسا چنین تقسیمی نسبت به موجودات

از لحاظ فلسفی درست نباشد اما به لحاظ فهم عرفی این دو موجود، متفاوت از یکدیگر در خارج هستند و وضع الفاظ نیز به مفاهیم عرفی تعلق می‌یابد لذا اشکالات فلسفی بر چنین تقسیمی بر مبنای اصاله الوجود خللی وارد نمی‌نماید.

چنانکه در حکمت و منطق قدیم هم این گونه بوده که موجود مقسم کلی و جزئی قرار می‌گرفت اما بعدها در منطق تحریف صورت پذیرفت و مقسم را به اشتباه، مفهوم به معنای علم تصویری قرار دادند که علم تصویری یا جزئی یا کلی است که بر اساس صدق بر کثیرین و عدم آن مفهوم جزئی و کلی درست نمودند. این نوع مقسم قرار دادن و تعریف نمودن اشتباه بوده وگرنه مفهوم که علم تصویری است همیشه قابل صدق بر کثیرین است اما واقعیات خارجی بر حسب مفاهیم عرفی گاهی کلی و غیر متشخص و گاهی جزئی و متشخص است.

۲- نکته دیگر آن است که بر اساس فهم عرفی انسانها به دنبال انتقال ادراکات خود به دیگران از طریق الفاظ بوده‌اند لذا الفاظی را وضع نمودند که به سه دسته تقسیم گردید: یک دسته از الفاظ بر موجودات جزئی و دسته دیگر بر طبیعتها دلالت دارد. در این میان مفهوم دیگری تولید گردید که عبارت از فرد همان کلی است بدون آن که خصوصیت خاصی در آن لحاظ شده باشد که عنوان هر یک به ترتیب در ادبیات اینگونه است: معرفه، جنس، نکره. به عبارت دیگر در عالم خارج دو دسته موجود وجود دارد: موجودات متشخص و کلی اما در عالم ذهن سه دسته مفهوم وجود دارد: مفاهیم متشخص، مفاهیم طبیعی و کلی و مفاهیم کلی که در ضمن فردی تصور شود اما هیچگونه خصوصیتی همراه فرد لحاظ نشود. تفاوت مفاهیم متشخص با کلی در ضمن فرد آن است که در مورد اول طبیعت همراه با خصوصیتی است اما در مورد دوم برای فرد کلی خصوصیت خاصی غیر از فرد کلی بودن لحاظ نشده است. بر این اساس در زبان و ادبیات تلاش شده برای هر یک کلمه‌ای وضع گردد.

۱-۲-۱- راه حل اساسی در تعریف معرفه و نکره در جملات خبریه

۳- چالش اساسی در تعریف معرفه و نکره آن بود که اگر در ذهن امر متشخصی وجود ندارد و قابل صدق بر کثیرین است و در خارج تنها وجودات متشخص وجود دارد چگونه وجودات خارجی توسط ذهن درک می‌شود. چنانکه وجداناً گاه در مورد یک جزئی و گاه در مورد کلی صحبت می‌شود. چه تفاوتی میان این دو است؟ منطقیون از لحاظ قابل صدق بر کثیرین میان آن دو تفاوت گذاشتند که قابل قبول نبود چون مفاهیم قابل صدق بر کثیرین هستند. به نظر می‌رسد که پاسخ صحیح به چنین سؤالی را بایستی بدین صورت ارائه نمود که گاهی مفاهیم ذهنی اشاره به امور خارجی متشخص دارند و گاهی چنین اشاره‌ای صورت نمی‌پذیرد. اگرچه مفهوم بما هو مفهوم هیچگاه دارای تشخص و تعین نیست و در عالم خارج تنها موجود متشخص

و متعین وجود دارد اما هر گاه مفهومی ناظر به عالم خارج لحاظ شود و به آن اشاره شود آن مفهوم متشخص و متعین می‌شود و کلیت آن از میان می‌رود.

۴- به عنوان نمونه گاهی طبیعت پرتقال لحاظ می‌شود و خواص آن نامبرده می‌شود و گاهی بر روی فرد پرتقال صحبت می‌شود بدون تعین و تشخص و اشاره به عالم خارج مثل پرتقالی که نکره است که کلی پرتقال به ضمیمه فردیت است. گاهی آن فرد از کلی پرتقال با اشاره به یک پرتقال خارجی لحاظ می‌شود که با اشاره امر جزئی می‌شود چه اطلاعات در مورد آن نزد افراد وجود داشته باشد یا نه لذا چنین کلمه‌ای معرفه می‌گردد که در فارسی با عنوان «آن پرتقال» از آن نام برده می‌شود و در عربی «تلك البرتقال» گفته می‌شود.

۵- برای اشاره به امور خارجی متشخص سعی می‌شود از ابزار موجود در ذهن به مقدار ممکن استفاده شود تا رابطه‌ای میان ذهن و متشخص خارجی برقرار شود. هرگاه فردی از مفهوم کلی لحاظ شود و خصوصیتی به آن اضافه شود تا از طریق آن به امر خارجی اشاره شود، مفهوم جزئی درست می‌شود که جزئیت و عدم صدق آن بر کثیرین بخاطر خصوصیت نیست بلکه به خاطر اشاره به خارج است که از طریق آن خصوصیت صورت می‌پذیرد. مثلاً زمانی که شخص مردی ناشناس را در خیابان می‌بیند می‌گوید: «مردی در کوچه دیدم» یا این که در مورد چیزی که هیچ اطلاعاتی در مورد آن ندارد اسم‌گذاری می‌نماید. مثلاً اگر اسم کسی را نداند و دیگری به او بگوید آن شخص ناشناس زید است. از این به بعد زمانی که در مورد آن شخص صحبت می‌شود قضیه شخصی خواهد بود نه قضیه کلیه. عنوان زید در این مثال اشاره به فرد خارجی متشخص دارد بدون آن که اطلاعات بسیاری در مورد آن باشد و تنها صفتی کلی به نام زید در مورد آن وجود دارد.

۶- بنابراین تعریف صحیح معرفه بدین صورت است که یا دلالت بر امر متشخصی دارد یا اینگونه نیست. از آنجا که مفهوم همیشه امری نامعین و کلی را نشان می‌دهد انسانها از طریق مفاهیم قصد می‌کنند به امر مشخصی در خارج اشاره نمایند. پس معرفه شدن کلمه‌ای تابع حجم اطلاعات انسانها از آن نیست بلکه معرفه شدن به اشاره داشتن آن مفهوم به خارج است.

۲-۲-۱- راه حل اساسی در تعریف معرفه و نکره در جملات انشائی

۷- با توجه به پاسخی که در جملات خبری در باب کیفیت تعریف معرفه و نکره مطرح گردید سؤال اساسی آن است که آیامی‌توان از چنین راه‌حلی در جملات انشائیه نیز استفاده نمود و اشکال وارد آمده را پاسخ داد؟ به عنوان نمونه همانطور که در «جاء رجلٌ فضحك» رجل نکره با اضافه شدن جاء به آن در مجموع معرفه می‌گردد و صلاحیت مرجع قرار گرفتن برای ضمیر مستتر در ضحك پیدا می‌کند، آیا در جملات انشائی همچون «خذ رقبةً و اعتقه» نیز می‌توان چنین راه‌حلی را پیاده نمود؟

پاسخ منفی است چون اعتق انشاء است (مطلوب، ۱۹۸۷م: ۱۰۷) و انشاء با اضافه شدن به نکره، آن را امر مشخصی نمی‌نماید پس چطور ضمیر معرفه باشد اما مرجع ضمیر نکره باقی بماند؟ پاسخ این است که اگرچه اعتق نکره را معین نمی‌کند اما می‌توان رقبه نکره را بعد از عتق تصور نمود. زمانی که فرض شود که اعتق در خارج امتثال شده است آن امر متشخص می‌شود و بعد از آن می‌توان با ضمیر به آن اشاره نمود. پس در واقع معنای جمله این است: خذ رقبه و اعتق الرقبه الذی اخذته که اخذ فعل ماضی است نه انشائی پس می‌توان در کنار انشاء جمله خبریه‌ای را تصور نمود که با لحاظ آن و فرض تحققش نکره تعیین می‌یابد و ضمیری که به آن برمی‌گردد معرفه می‌شود. پس اشکالی که شیخ رضی وارد نموده بود که اگر مرجع ضمیر نکره است ضمیر هم بایستی نکره باشد (رضی الدین، ۱۳۸۴: ۲۳۵/۳) وارد نیست. چون در اینجا معنای ضمیر با مرجع ضمیر متفاوت است. در ترجی و تمنی هم اینچنین است مثلاً گفته شود ای کاش ماشینی داشتم که ماشینی نکره است و تعیین ندارد ولی بعد از گفتن می‌توان تصور کرد که آن را دارد که متشخص و معرفه می‌شود.

۸- نکته‌ای که در اینجا بایستی بدان توجه نمود این است که اشاره به خارج در معارف اعم از خارج حقیقی و فرضی است. بسیاری از معرفه‌ها فرضی‌اند چنانکه شخص کتاب رمانی می‌نویسد و شخصیت‌هایی را برای خود فرض می‌نماید که تعیین می‌یابد و بعد برای آنها اسم می‌گذارد و در مورد آن صحبت می‌نماید. مهم این است که آن فرد فرضی را مفروض الوجود محسوب نمود لذا به دنبال آن تشخیص و تعیین هم می‌آید و معرفه می‌گردد و لازم نیست تشخیص و تعیین آن حقیقی باشد.

۲- اشکالات و پاسخها در معرفه و نکره لفظی

۱-۳- اشکالات تعریف معرفه و نکره لفظی

۹- نکره لفظی آن است که از نشانه‌های تعریف همچون «ال» تعریف و اضافه به اسم محلا به «أل» تعریف یا اضافه به معرفه خالی باشد (ابن عقیل، بی‌تا: ۸۶/۱). لذا نکره از لحاظ مفهومی و لفظی متساوی نیستند زیرا چه بسا مواردی که ال نداشته باشند و اضافه به معرفه هم نشده باشند اما از لحاظ مفهومی دلالت بر فرد غیرمعین ننمایند. مثلاً حال، تمیز، مفعول مطلق و مسند در حالی که ال نداشته و اضافه هم نشده باشند دلالت بر فرد غیرمعین نمی‌نمایند لذا لفظاً نکره‌اند (مدنی، بی‌تا: ۳۰۹) اما مفهوماً نکره نیستند. بحث نکره مفهومی در مواردی همچون مفعول به، مسندالیه، مضاف‌الیه و فاعل مطرح می‌شود.

۱۰- یکی از سؤالات اساسی در نکره‌های لفظی آن است که زمانی که در نکره اشاره به خارج وجود ندارد، چگونه کلمه‌ای در استعمال اول نکره و در استعمال دوم معرفه است مثل این که گفته می‌شود: «جاءنی رجلٌ و قال الرجل» چنانکه برخی نحویون

می‌گویند ضمیری که به نکره برمی‌گردد نکره است چون ضمیر همان معنای مرجعش را دارد (رضی الدین، ۱۳۸۴: ۲۳۵/۳). لذا بایستی به دنبال راهحلی در این باب ارائه نمود تا کلمه‌ای که در ابتدا به صورت نکره به کار رفته بود بتوان پس از آن به صورت معرفه استعمال نمود.

۱-۴- راهحل پیشنهادی در معرفه و نکره لفظی

چنین اشکالی بدین جهت پیش می‌آید که تعریف صحیحی از معرفه و نکره مفهومی صورت نپذیرفته است چنانکه معرفه مفهومی را اینگونه تعریف می‌نمودند که بنفسه دلالت بر شیء معین می‌کند یعنی نفس مفهوم را دال بر شیء معین می‌دانستند در حالی که هیچگاه نفس مفهوم که کلی است نمی‌تواند بر شیء معین دلالت داشته باشد و بایستی راهحل پیشنهادی که در بخش پیشین در تعریف معرفه بیان گردید مورد توجه قرار گیرد تا اشکالی که در اینجا پیش آمده نیز حل گردد بدین صورت که دلالت مفهوم بر شیء معین تابع اشاره‌ای باشد که متکلم از طریق آن به خارج می‌کند. بر این اساس رجلاً دلالت بر امر معینی ندارد اما زمانی که در مورد چنین امر نامعینی خبری داده شود، اشاره‌ای به رجل خارجی صورت می‌پذیرد، معرفه می‌شود و در لفظ همراه با ال می‌آید. مثلاً در «رجلاً جاء فقام هو» رجل نکره به واسطه جاء اشاره به خارج پیدا می‌نماید و از این پس معرفه خواهد بود لذا ضمیری که در قام وجود دارد معرفه است و مرجع ضمیر آن هم که مرکب از رجل نکره و جاء است معرفه خواهد بود و از این طریق اشکالی که در رابطه با ضمیر معرفه و مرجع ضمیر نکره مطرح می‌گردید حل می‌گردد. لذا رجلاً اشاره به خارج ندارد و نکره است اما ضمیر هو در قام چون بعد از جاء آمده است اشاره به خارج دارد و معرفه می‌باشد.

۲- تحلیل نکره و وجوه عدول از جنس و معرفه عهدی به نکره

دستیابی به حقیقت نکره و تحلیل صحیح آن و تمایز دادن آن از معرفه موجب می‌گردد از این ابزار در ادبیات به درستی استفاده گردد به گونه‌ای که سیاق کلام و مفادی که متکلم در پی انتقال آن به مخاطب است اقتضا می‌کند که به جای معارف عهدی و جنسی از نکره استفاده شود.

۲-۱- تحلیل مفاد نکره

یکی از تقسیم‌بندی‌هایی که برای مفاهیم کلی مطرح می‌گردد آن است که کلی یا دارای افراد همسان است یا نه که در حالت دوم بایستی از طریق امور اعتباری افراد آن را همسان نمود چرا که عدم همسانی افراد در صدق کلی بر آنها موجب اجمال در صدق عنوان می‌گردد. طبیعتاً نکره هم دلالت بر شیوع (ابن عصفور، بی‌تا: ۲۳۶/۲) و حصه کلی می‌کند (مبرد، بی‌تا: ۵۱۸/۴) و چون کلیات حصصشان متفاوت است نکرات هم متفاوت می‌شوند وقتی کلی دارای حصص مشخص نباشد در دلالتش نوعی اجمال به

وجود می‌آید که محتاج قرینه است مثل این که گفته شود یک آب بیاور که شامل پارچ و لیوان و ... می‌شود. لذا در نکرات بایستی میان افرادی که نکره قابل صدق بر آنها است یکسان‌سازی نمود تا صدق عنوان نکره بر افرادش مبهم نگردد.

نکته دیگر در تحلیل نکره تمایز آن با جنس است که نکره دلالت بر حصه می‌کند و حصه‌ها دارای کمیت هستند و قابل تعدد است اما جنس فی نفسه از کمیت خالی است و قابل تعدد نیست چنانکه قاعده فلسفی می‌گوید: «صرف الشئ لایتنی و لایتکرر» (میرداماد، ۱۳۷۶: ۲۶۶؛ جامی، ۱۳۵۸: ۱۵۰) هر چیزی خودش خودش است و دو تا و تکرارپذیر نمی‌شود لذا اگر طبیعت انسان لحاظ شود نمی‌توان دو تا طبیعت انسان گفت چون دو تا بودن فرع بر تمایز است به گونه‌ای که یکی خصوصیتی را داشته باشد که دیگری آن را نداشته باشد. اگر تمایز داشته باشند صرف طبیعت خواهند بود بلکه صنف طبیعت خواهند بود لذا طبیعت تعددبردار نیست. تعدد طبیعت به وسیله حصه صورت می‌گیرد. در نکرات بحث عدد پیش می‌آید به گونه‌ای که مفرد و تننیه و جمع در آن مطرح می‌گردد چرا که نکره علاوه بر حصه جنس، عدد را هم بیان می‌نماید. بنابراین نکره دال بر حصه‌ای غیرمعین از طبیعت است به گونه‌ای که تعداد آن را از حیث افراد، تننیه و جمع مشخص می‌نماید.

۲-۲- وجوه عدول از جنس به نکره

یکی از سؤالات بسیار مهم در بلاغت آن است که چرا متکلم حکیم به جای آن که از جنس یا معرفه عهدی استفاده نماید از نکره استفاده می‌کند؟ با توجه به خصوصیتی که در نکره موجود است می‌توان به چرایی چنین استعمالی دست یافت.

انتقال مخاطب به حصه: گاهی حکم اختصاص به جنس به تنهایی ندارد بلکه بایستی در کنار جنس به حصه و کمیت آن نیز توجه نمود که برای توجه دادن مخاطب به آن حصه یا بایستی زمانی که جنس مورد استفاده قرار می‌گیرد قرینه وجود داشته باشد تا مخاطب به کمک آن به حصه انتقال داده شود یا این که در صورت نبود قرینه، کلمه نکره مورد استفاده قرار گیرد زیرا نکره دال بر حصه‌ای غیرمعین از جنس است و معنای حصه را به مخاطب منتقل می‌کند. لذا گاهی از جنس عدول به نکره می‌شود تا این که دلالت بر عدد نماید چرا که جنس به تنهایی دلالت بر عدد ندارد مثل این که گفته شود: «کتابی بیاور» که دلالت بر آوردن حصه‌ای غیرمعین از کتاب می‌نماید نه آنکه جنس کتاب را بدون در نظر گرفتن کمیت آن لحاظ نموده باشد. از جمله نمونه‌های قرآنی می‌توان به کلمه «خسر» در آیه «إن الإنسان لفی خسر» (عصر/۱) اشاره نمود که ممکن است یکی از علل نکره آمدن آن را توجه دادن مخاطب به حصه و کمیتی از خسر باشد که پس از لحاظ کمیت می‌توان موارد دیگری همچون تکثیر و استغراق را در آن لحاظ نمود (سبکی، بی‌تا: ۲۰۲-۲۰۳) به این معنا که خسران‌های

فراوانی در زندگی انسان ممکن است صورت پذیرد (ابن عربشاه، بی‌تا: ۳۲۶/۱) در حالی که اگر به صورت اسم جنس به کار می‌رفت و قرینه‌ای بر حصه وجود نداشت تنها کلی خسران در انسان به مخاطب منتقل می‌گردید.

فهماندن عدم تعیین به مخاطب: وجه دیگر عدول از جنس به نکره این است که متکلم در پی آن است که به مخاطب عدم تعیین فهمانده شود در حالی که اگر جنس به کار رود امکان دارد مخاطب احتمال خصوصیت بدهد. مثلاً اگر گفته شود: «پرتقال بخر» مخاطب ابتدا جنس پرتقال را می‌فهمد و پس از آن از طریق عهد ذهنی درمی‌یابد که جنس در ضمن فرد اراده شده است اما به این نتیجه نمی‌رسد که خریدن هر گونه پرتقالی کفایت کند. اما اگر گفته شود: «پرتقالی بخر» چون از جنس به حصه عدول شده است و در حصه تعیین وجود ندارد خودبه‌خود اشاره می‌شود که بین افراد کلی از نگاه متکلم تفاوتی وجود ندارد ولی در «پرتقال بخر» چون حکم بر روی جنس رفته جنبه عدم تعیینش آشکار نیست. اگرچه از نظر فنی و علمی هر دو یکسان است و به اطلاق هر دو از لحاظ اصولی می‌توان تمسک نمود ولی از جهت فهم عرفی در «پرتقال بخر» این احتمال داده می‌شود که اتکا به قرائن نموده باشد ولی در «پرتقالی بخر» متکلم اعلام می‌کند که اتکا بر قرینه ننموده است و خصوصیات انواع پرتقال در نزد متکلم یکسان است.

مواردی که به جای جنس می‌توان نکره به کار برد مواردی است که از جنس فرد قصد شده است و معمولاً در کلام قرینه بر این مسأله وجود دارد مثل اشتر و ادخل ولی در برخی مثالها دلیلی بر این که حصه قصد شده است وجود ندارد لذا به جای جنس از نکره استفاده می‌شود تا نکره دلالت کند بر این که حصه قصد شده است. چنانکه در قضیه دستور خداوند به بنی اسرائیل در ذبح بقره در آیه شریفه به صورت نکره به کار رفته است: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً» (البقره/۶۷) تا قوم بنی اسرائیل از بقره نکره به حصه غیرمعین آن منتقل شوند اما از آنجا که به دنبال بهانه‌تراشی بودند خواستار تعیین نمودن خصوصیات دیگر بقره گردیدند.

۴- انتقال مخاطب به برخی از اوصاف: گاهی عدم تعیین وسیله‌ای برای بیان برخی اوصاف قرار داده می‌شود تا مخاطب به آن اوصاف منتقل گردد که در این موارد از جنس به نکره عدول می‌شود چون نکره بار عدم تعیین دارد که جنس در آن موضوعیت ندارد بلکه حصه غیر معین در آن موضوعیت دارد لذا زمینه‌ساز برای یک وصف می‌گردد و مطابق با قرائن بر موارد خاصی تطبیق می‌گردد. چنانکه در کتب بلاغی بیان می‌گردید که نکره دلالت بر تحقیر، تقلیل، تکثیر، تعظیم و تقیید می‌کند (خطیب قزوینی، بی‌تا: ۴۹؛ تفتازانی، بی‌تا: ۱۷۳).

وجه دلالت نکره بر این امور بخاطر این است که نکره تنها دلالت بر عدم تعیین و ابهام می‌کند لذا ذهن چون درمی‌یابد که متکلم علاوه بر اصل جنس خصوصیت دیگری نیز اراده نموده است، از طریق مناسبت حکم و موضوع تلاش می‌کند ابهام را رفع نماید. در شرایط عادی وقتی گفته می‌شود «کتاب بیاور» تحقیر، تعظیم، کثرت و قلت فهمیده نمی‌شود اما اگر در مقام مدح باشد از نکره عظمت فهمیده می‌شود که از قرائن به دست آمده است به عنوان نمونه آیه شریفه «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (توبه/۷۲) در کتب بلاغی به عنوان تقلیل مطرح گردیده است (ابن یعقوب مغربی، بیتا: ۲۸/۱) اما می‌توان علاوه بر آن به تعظیم نیز دست یافت چرا که پیش از آن خداوند متعال در حال وعده نیکو دادن به اهل ایمان است که از باب مناسبت حکم و موضوع می‌توان به عظمت مقام رضوان الهی از طریق نکره آمدن آن دست یافت.

۲-۳- علت عدول از معرفه عهدی به نکره

۱- **عدم تعیین واقعی:** گاهی ممکن است از مواردی صحبت شود که تعیین واقعی ندارد و تعیینشان متوقف بر اراده متکلم یا مخاطب یا شخص ثالث باشد که بیشتر به جملات انشائیه مربوط می‌گردد. چون جملات خبریه از واقعیاتی حکایت می‌کند که واقعیات دارای تشخیصند (دسوقی، بیتا، ۳۱۹/۱) ولی در جملات انشائیه می‌توان در مورد اموری صحبت نمود که هنوز تشخیصی ندارند مثل این که گفته شود: «مردی پیدا کن بیاور» که دایره تشخیصی برای آن مرد نیست لذا مخاطب در امتثال امر هر مردی را بیاورد کفایت می‌کند و یا در «اعتق رقبه» که تشخیصی برای رقبه نیست و تشخیص زمانی پدید می‌آید که برده‌ای پیدا و آزاد شود.

۲- **عدم علم متکلم به تعیین:** گاهی علت آن این است که متکلم علم به خصوصیات معینه ندارد و امر خارجی مشخصی را در نظر ندارد که همان عدم علم به تعیین است. آنچه معرفه عهدی بیش از نکره دارد این است که در آن اشاره به خارج وجود دارد و به عبارتی در آن تعیین وجود دارد در حالی که در نکره چنین امری یافت نمی‌شود. پس یکی از علل آوردن نکره به جای جنس این است که متکلم به تعیین و تشخیص علم ندارد.

۳- **عدم علم مخاطب به تعیین:** علت دیگر عدول از جنس به نکره ممکن است بخاطر این باشد که موضوع نزد مخاطب تعیین نداشته باشد اگرچه نزد متکلم متعین باشد که این مورد کاربردش بیشتر از مورد پیشین است. گاهی تعیین کردن را می‌داند اما مانعی همچون جهل مخاطب در مقابل آن قرار می‌گیرد لذا متکلم نمی‌تواند به وسیله ادات تعریف اشاره به آن خصوصیت بنماید و تنها به عنوان نمونه می‌تواند بگوید مردی در کوچه هست. زمانی که اینچنین گفت خصوصیت مشترکی میان متکلم و مخاطب پیش می‌آید و متکلم از آن به بعد می‌تواند معرفه بیاورد.

۴- **موانع خارجی:** در برخی موارد استعمال نکره ممکن است تعین خارجی وجود داشته باشد و علم به تعین هم برای متکلم و مخاطب موجود باشد اما باز هم نکره استعمال گردد که علت استعمال را بایستی در این امر جست که مانعی خارجی وجود داشته است یعنی علم به تعین هست اما تعیینش مفاسدی دارد لذا واژه به صورت نکره استعمال گردیده است. گاهی مانع خارجی از این جهت است که مخاطب نفهمد یعنی تعیین متکلم منجر به فهمیدن مخاطب می‌شود که چنین فهمی مفسده دارد مثلاً می‌پرسد چه کسی در زد؟ در پاسخ گفته می‌شود: مردی بود و اسم او بیان نمی‌گردد تا مخاطب از شنیدن اسم آن شخص متأثر نگردد که از جمله عوامل خارجی است. گاهی مانع خارجی بدین جهت است که تصریح کردن به تعیین موجب مدح یا ذم می‌گردد که غرض گوینده به آن مدح و ذم تعلق نگرفته است. موارد دیگری هم برای موانع خارجی می‌توان نام برد بدون آن که در این زمینه حصر عقلی باشد بلکه موارد نامبرده استقرائی است.

۵- **کاسته شدن از لطافت کلام:** گاهی مانع خارجی در فهم مخاطب نیست و نیاوردن نکره مخاطب را متأثر نمی‌کند اما از لطافت کلام می‌کاهد. مثل این شعر که می‌گوید «اذا سئمت مهنده یمین ل طول الحمل بدله شمالا» وقتی شمشیری دست راست او را خسته کرد دست چپی آن را می‌گیرد (مدرس افغانی، ۱۳۶۲: ۱۰۳/۵). شاعر در این بیت یمین را متعین نمود چون اسناد خستگی به دست پادشاه منقصت است و لطافت کلام را پایین می‌آورد.

نتیجه‌گیری

معرفه و نکره از جمله مباحث بسیار مهم در علمی همچون بلاغت و نحو می‌باشد که تعریف صحیح از آن می‌تواند دریافتهای معنایی صحیحی از الفاظ معرفه و نکره را به مخاطب منتقل نماید. تعریف معرفه به کلمه‌ای که دال بر شیء معین است و تعریف نکره در مقابل آن به کلمه‌ای که دال بر شیء نامعین است اشکالاتی سه‌گانه را پدید می‌آورد که عبارتند از: اشکال عدم جامعیت تعریف معرفه و نکره، عدم امکان تمیز نکره از معرفه جنسی و اشکال عدم قابلیت صدق شیء معین بر کثیرین. در تعریف پیشنهادی از معرفه بایستی مفهوم ذهنی معرفه را که امری کلی است با اشاره به خارج لحاظ نمود تا امری متشخص و متعین گردد و اشکالات سه‌گانه مرتفع گردد. علت اساسی عدول از جنس به نکره، عاری بودن جنس از حصه و کمیت و دارا بودن حصه غیرمعین در نکره است و عدول از معرفه عهدی به نکره نیز نسبت به نوع متکلم، مخاطب، کلام و عوامل خارجی علل گوناگون پیدا می‌نماید.

فهرست منابع

- ابن عربشاه، ابراهيم بن محمد (بيتا)، الأطول شرح تلخيص مفتاح العلوم، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابن عصفور، علي بن مومن (بيتا)، شرح جمل الزجاجي، لبنان: دار الكتب العلمية.
- ابن عقيل، عبد الله بن عبد الرحمن (بيتا)، شرح ابن عقيل، محقق: عبد الحميد، محمد محيي الدين، بيجان: بيانا.
- ابن يعقوب مغربي، احمد بن محمد (بيتا)، مواهب الفتح في شرح تلخيص المفتاح، بيروت: دار الكتب العلمية.
- تفتازاني، مسعود بن عمر (بيتا)، كتاب المطول، قم: انتشارات مكتبة الداوري.
- جامي، عبد الرحمن (١٣٥٨)، الدرّة الفاخرة، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامي.
- حسيني خراساني، قاسم؛ ملكي اصفهاني، محمود، قواعد النحوية، قم: حوزة علميه قم.
- خطيب قزويني، محمد بن عبد الرحمن، الايضاح في علوم البلاغة، المعاني و البيان و البديع، بيروت: دار الكتب العلمية.
- دسوقي، محمد (بيتا)، حاشية الدسوقي على مختصر المعاني، بيروت: المكتبة العصرية.
- رازي، قطب الدين (١٣٨٤)، تحرير القواعد المنطقيه في شرح رساله الشمسيه، قم: انتشارات بيدار.
- رضى الدين استر آبادي، محمد بن حسن (١٣٨٤)، شرح الرضي على الكافية، تهران: مؤسسة الصادق.
- سبكي، علي بن عبد الكافي، عروس الأفراح في شرح تلخيص المفتاح، بيروت: المكتبة العصرية.
- سيرافي، حسن بن عبد الله (بيتا)، شرح كتاب سيبويه، بيروت: دار الكتب العلمية.
- صدر المتألهين، محمد (١٣٠٢ق)، مجموعه الرسائل التسعه، تهران: بيانا.
- قرآن كريم
- مبرد، محمد بن يزيد (بيتا)، المقتضب، تحقيق حسن حمد، بيروت: دار الكتب العلمية.
- مدرس افغانى، محمد على (١٣٦٢)، المدرس الأفضل فيما يرمز و يشار إليه في المطول، قم: دار الكتاب.
- مدني، عليخان بن احمد (بيتا)، الحدائق الندية في شرح الفوائد الصمدية، قم: ذوي القربى.
- مراغى، احمد (بيتا)، مصطفى علوم البلاغة، البيان و المعاني و البديع، بيروت: دار الكتب العلمية.
- مطلوب، احمد (١٩٨٧م)، أساليب بلاغية الفصاحة البلاغة المعاني، كويت: وكالة المطبوعات.

- میرداماد، محمد باقر (۱۳۷۶)، تقویم الایمان و شرحه کشف الحقائق، تهران: موسسه مطالعات اسلامی.
- ناظر الجیش، محمد بن یوسف (بیتا)، شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد، قاهره: دار السلام.

